

سوگیری‌های شناختی ذهن انسان در پذیرش باورهای دینی

سید مهدی بیابانکی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۵/۰۹

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۷/۲۵

چکیده

علوم شناختی دین حوزه‌ای نوظهور از علوم شناختی است که بیش‌هایی را از شاخه‌های مختلف علمی گرد می‌آورد تا تبیین کند انسان‌ها چگونه باورهای دینی را کسب می‌کنند و انتقال می‌دهند. از نظر محققان علوم شناختی دین، مکانیزم‌های ذهنی و شناختی انسان دارای جهت‌گیری‌ها و سوگیری‌های خاصی هستند که او را مستعد پذیرش و انتقال باورهای دینی می‌کنند. در این مقاله، ضمن بررسی مشخصه‌ها و ویژگی‌های این سوگیری‌ها و نحوه عملکرد آنها، نشان می‌دهیم که گرچه تمایلات شناختی ذاتی انسان ذهن‌های ما را پذیرای دین به طور کلی می‌کند، اما آنها به خودی خود ظهور و موفقیت باورها و اعمال دینی را که مختص یک فرهنگ خاص هستند تبیین نمی‌کنند. به علاوه نشان خواهیم داد که هرچند مدافعان تبیین‌های شناختی مطالعه دین را به عنوان پدیده‌ای «طبیعی» در دستور کار خود قرار داده و می‌کوشند علل طبیعی شکل‌گیری، پذیرش، تقویت و شیوع باورهای دینی را کشف کنند، تلاش‌های آنها به معنای کاستن از اعتبار باورهای دینی و همچنین نفی تبیین‌های «غیرطبیعی» از باورهای دینی نیست.

کلیدواژه‌ها

علوم شناختی دین، سوگیری شناختی، باورهای دینی شهودی، باورهای دینی تأملی

۱. استادیار گروه معارف اهل‌البیت (ع)، دانشکده الهیات و معارف اهل‌البیت (ع)، دانشگاه اصفهان، اصفهان، ایران. (mehdibiabanaki@gmail.com)

۱. مقدمه

علوم شناختی^۱ مطالعه‌ای میان‌رشته‌ای است که می‌کوشد به روش علمی چستی ذهن و نحوه عملکرد آن را مورد پژوهش قرار دهد. ریشه‌های آن به اواسط دهه ۱۹۵۰ بازمی‌گردد که محققان در زمینه‌های مختلف شروع به توسعه نظریه‌های ذهن بر اساس بازنمایی‌های پیچیده و روش‌های محاسباتی کردند (Thagard 2018). رشته‌های گوناگونی همچون فلسفه، روان‌شناسی، هوش مصنوعی، علوم اعصاب، زبان‌شناسی، انسان‌شناسی و باستان‌شناسی در مطالعات علوم شناختی به کار گرفته می‌شوند. اموری همچون ادراک، حافظه، مفهوم‌سازی، یادگیری، استدلال کردن، تصمیم‌گیری، تصور کردن و... همگی مواردی هستند که دانشمندان علوم شناختی می‌کوشند مکانیزم‌های شناختی و ذهنی مرتبط با هر یک را بیابند و تحلیل کنند.

علوم شناختی دین^۲ (CSR) شاخه‌ای نوظهور از این حوزه به شمار می‌رود که می‌کوشد شکل‌گیری، پذیرش، تقویت و انتقال باورهای دینی را بر اساس نحوه عملکرد ذهن و مکانیزم‌های شناختی آن تبیین کند. این رویکرد منجر به شکل‌گیری یک برنامه تحقیقاتی پُرونتق در خصوص منشأهای «طبیعی» دین شده است. محققان CSR بررسی می‌کنند که چگونه ساختار ذهن‌های ما بر ظهور و موفقیت فرهنگی مداوم باورهای دینی تأثیر می‌گذارد، باورهایی همچون باور به موجودات فراطبیعی، باور به ارواح و باور به زندگی پس از مرگ که در میان همه فرهنگ‌ها وجود دارند. از نظر محققان CSR، ذهن انسان در آغاز تولد نسبت به باورهای دینی وضعیتی خنثی ندارد. به عبارت دیگر، مکانیزم‌های ذهنی و شناختی انسان دارای جهت‌گیری‌ها و سوگیری‌های خاصی هستند که او را مستعد پذیرش باورهای دینی می‌کنند.

محققان CSR در پاسخ به این پرسش که این سوگیری‌ها چه ویژگی‌ها و مشخصه‌هایی دارند و چگونه عمل می‌کنند، پاسخ‌های متعددی ارائه داده‌اند. به طور کلی، این سوگیری‌ها را می‌توان به دو دسته سوگیری‌های محتوایی و سوگیری‌هایی زمینه‌ای تقسیم کرد که در ادامه مقاله به بیان تعریف آنها خواهیم پرداخت. تأکید اغلب محققان CSR بر روی سوگیری‌های محتوایی است که با محتوای باورهای ورودی به ذهن سروکار دارد، نه زمینه‌ای که آن باور در آن زمینه مورد پذیرش قرار می‌گیرد. محققانی همچون جاستین بارت،^۳ پاسکال بویر^۴ و پل بلوم^۵ پیشگامان ارائه نظریاتی در حوزه

سوگیری‌های محتوایی هستند. در مقابل، محققانی همچون دی‌کروز^۲ و هاج^۳ بر نقش سوگیری‌های زمینه‌ای در پذیرش باورهای دینی تأکید دارند. در این مقاله، ما رویکرد نخست را با محوریت دیدگاه بلوم و بویر و رویکرد دوم را با محوریت نظریات دی‌کروز شرح خواهیم داد، هرچند به دیدگاه دیگر محققان در این حوزه نیز اشاره خواهیم کرد. هدف ما این است که ضمن بررسی مشخصه‌ها و ویژگی‌های سوگیری‌های شناختی دخیل در پذیرش و انتقال باورهای دینی و تحلیل نحوه عملکرد آنها، نشان دهیم که گرچه تمایلات شناختی ذاتی انسان ذهن‌های ما را پذیرای دین به طور کلی می‌کند، اما به خودی خود ظهور و موفقیت باورها و اعمال دینی را که مختص به یک فرهنگ خاص است تبیین نمی‌کنند. به علاوه نشان خواهیم داد که هرچند مدافعان تبیین‌های شناختی مطالعه دین را به عنوان پدیده‌ای «طبیعی» در دستور کار خود قرار داده‌اند و می‌کوشند علل طبیعی شکل‌گیری، پذیرش، تقویت و شیوع باورهای دینی را کشف کنند، تلاش‌ها آنها به معنای کاستن از اعتبار باورهای دینی و نفی تبیین‌های «غیرطبیعی» از باورهای دینی نیست.

۲. باورهای دینی و باورهای الهیاتی

یکی از مفاهیم اساسی که اغلب محققان علوم شناختی از آن بهره می‌گیرند تمایز میان «باورهای شهودی»^۴ و «باورهای تأملی»^۵ است. اسپربر در مقاله مشهوری با عنوان «باورهای شهودی و تأملی» این تمایز را به خوبی توضیح داده که مورد استناد اغلب محققان علوم شناختی قرار می‌گیرد (Sperber 1997). از نظر او، باورهای شهودی آن دسته از باورهاست که به شکل آگاهانه و از طریق اندیشه و تأمل حاصل نمی‌شوند، بلکه اذهان ما به طور خودکار و در همه زمان‌ها آنها را تولید می‌کنند. اسپربر معتقد است باورهای شهودی اساسی‌ترین مقوله شناخت هستند، به گونه‌ای که در ذهن ما حک شده و به طور خودکار به عنوان داده مورد استفاده قرار می‌گیرند (Sperber 1997, 83). این باورها به نحو آگاهانه مورد ارزیابی، تأیید یا اثبات قرار نمی‌گیرند؛ آنها «شهودی» به نظر می‌رسند (Barrett 2011, 48). از نظر مدافعان علوم شناختی، این باورهای شهودی را کودکان از طریق آموزش صریح کلامی نمی‌آموزند، بلکه همه کودکان در همه زمان‌ها و همه فرهنگ‌ها، با سرعت و به صورت همسان، این باورها را به دلیل ذهن خاصی که انسان دارد به دست می‌آورند و برای کسب آن نیاز به محیط خاص و آموزش یا راهنمایی

ویژه‌ای ندارند. بنابراین، چون باورهای شهودی عمدتاً به صورت غیرزبانی سنجیده می‌شوند، مقدار قابل توجهی اطلاعات درباره باورهای شهودی کودکان در اختیار داریم. برای مثال، با بررسی و تحقیق روی نحوه نگاه کردن کودکان، می‌دانیم که آنان به نحو شهودی معتقدند که اشیاء جامد نمی‌توانند به طور مستقیم از اشیاء جامد دیگر عبور کنند. آنها همچنین معتقدند که اشیائی که بدون تکیه‌گاه باشند سقوط می‌کنند. به علاوه، آنان معتقدند که یک شیء بی‌جان باید توسط شیء دیگری به حرکت درآورده شود و به اراده خود نمی‌تواند حرکت کند، در حالی که انسان‌ها چنین نیستند (Barrett 2009, 78-79). در مقابل، باورهای تأملی باورهایی هستند که از طریق تأمل و اندیشه و به نحو آگاهانه به دست می‌آیند. هنگامی که از ما پرسیده می‌شود آیا به فلان چیز باور داریم یا نه، پاسخی که ارائه می‌دهیم همان چیزی است که باور تأملی نامیده می‌شود. مثلاً مردم هنگامی که می‌گویند معتقدند که زمین به دور خورشید می‌گردد، یا اشیاء بر اثر جاذبه زمین سقوط می‌کنند در واقع باورهای تأملی را بیان می‌کنند.

همسو با تمایز فوق، محققان CSR میان «باورهای دینی کلی»^{۱۰} و «باورهای الهیاتی»^{۱۱} نیز تمایز می‌گذارند. «باورهای دینی کلی»، که در متون CSR با اصطلاحاتی همچون «باورهای دینی عامیانه»^{۱۲} و «باورهای دینی معمولی»^{۱۳} نیز معرفی می‌شوند، اشاره به آن دسته از باورهای دینی دارد که مردم عادی در فرهنگ‌های مختلف به آنها اعتقاد دارند. این گونه باورها شامل باور به عوامل فراطبیعی (مثل خدا)، باور به زندگی پس از مرگ، باور به ارواح، باور به وقایع معجزه‌آسا و غیره می‌شوند. ویژگی قابل توجه این گونه باورها حضور گسترده و فراگیر آنها در میان همه فرهنگ‌ها و در طول همه ادوار زندگی بشر است. پژوهش‌های تجربی بسیاری در این خصوص صورت گرفته که همگی این نکته را تأیید می‌کنند (Powell and Clarke 2012, 458). برای نمونه، مردم‌شناسان معتقدند ادیانی که در مشخصه‌های فراطبیعی مشترک‌اند (از قبیل باور به خدا، زندگی پس از مرگ، تأثیر دعا در تغییر مسیر طبیعی رخدادها، آیین‌های مذهبی و...) تقریباً در تمامی فرهنگ‌های روی زمین یافت می‌شوند (Heing 2007). به علاوه، مطالعات بین‌فرهنگی دین نشان می‌دهد که هم در باورهای دینی مثل باور به عوامل فراطبیعی، و هم در اعمال دینی مثل آیین‌های مذهبی، تشابهات قابل توجهی میان فرهنگ‌های مختلف وجود دارد.

از نظر محققان CSR، این تشابهات فرهنگی گسترده در خصوص باورهای دینی کلی ناشی از فرآیندهای تصادفی نیست، بلکه از آنجا ناشی شده که باورهای دینی کلی ریشه در ساختارهای اساسی ذهن ما دارند، و همه انسان‌ها به نوعی حامل این گونه باورها هستند (از این پس، برای سهولت، «باورهای دینی کلی» را به اختصار «باورهای دینی» می‌نامیم).

در مقابل، «باورهای الهیاتی» عبارت‌اند از تأملات نهادینه‌شده و سیستماتیک در خصوص باورهای دینی و رابطه آنها با یکدیگر (De Cruz 2014, 490). باور به تثلیث در مسیحیت و باور به برهمن در هندوئیسم نمونه‌هایی از باورهای الهیاتی هستند. این گونه باورها محصول تأمل عامدانه هستند، در یک فرهنگ خاص ظهور می‌کنند و شیوع و گستردگی باورهای دینی را ندارند.

با دقت در آنچه بیان شد می‌توان دریافت که در واقع باورهای الهیاتی از سنخ باورهای تأملی، و باورهای دینی از سنخ باورهای شهودی هستند. لذا می‌توان تمایزات میان باورهای الهیاتی و باورهای دینی را، آن گونه که محققان CSR آنها را تعریف می‌کنند، این گونه برشمرد:

۱. باورهای دینی نسبتاً به راحتی و بدون آموزش رسمی (یا با آموزش کم و ابتدایی) ظهور و بروز می‌یابند و در دوران کودکی در انسان تثبیت می‌شوند، در حالی که اکتساب باورهای الهیاتی نیاز به سال‌ها مطالعه و تعمق دارد و عمدتاً به وسیله متخصصان و محققان مورد تأمل قرار می‌گیرند.
۲. باورهای دینی در میان همه فرهنگ‌ها (در گذشته و حال) به نحو گسترده‌ای وجود دارد، در حالی که دیدگاه‌های الهیاتی کمتر به لحاظ فرهنگی فراگیرند و عمدتاً به جوامع بزرگ محدود می‌شوند، به عبارت دیگر، یک باور الهیاتی عمدتاً به یک فرهنگ خاص متعلق است و عمومیت باورهای دینی را ندارد.
۳. باورهای دینی برای انتقال و شیوع خود نیاز به حمایت گسترده فرهنگی همچون متون مکتوب و... ندارند و شامل مجموعه‌ای غنی از اعمال، مراسمات مذهبی، لباس اختصاصی و محرمانه غذایی هستند، در حالی که باورهای الهیاتی اغلب در قالب‌های زبانی فراگرفته و در ذهن ذخیره می‌شوند، به عبارت دیگر، الهیات

ابتدائاً شامل مطالعه، نوشتن و تأمل است و عمدتاً به وسیله متخصصان و محققان انجام می‌گیرد.

۴. باورهای دینی در میان همه فرهنگ‌ها به نحو نسبتاً پایدار و موفق حضور دارند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند، در حالی که دغدغه‌ها و راه‌حل‌های الهیاتی در طول زمان در معرض تغییر هستند و تغییرات قابل ملاحظه‌ای را در میان فرقه‌ها و ادیان نشان می‌دهند.

حضور همه‌جایی باورهای دینی و انتقال و شیوع گسترده و پایدار آنها در میان فرهنگ‌های مختلف محققان CSR را بر آن داشته تا برای فهم و تبیین چرایی این پدیده تلاش گسترده‌ای را سامان دهند. در طول دو دهه گذشته، CSR پیشرفت قابل ملاحظه‌ای در فهم مبانی شناختی باورها و اعمال دینی داشته است. این پیشرفت‌ها هم در بُعد نظری و هم در ارائه شواهد تجربی و آزمایشگاهی در این خصوص بوده است. بخش قابل توجهی از این تلاش‌ها بر سوگیری‌های ذهن انسان در پذیرش باورهای دینی متمرکز بوده است. تلاش‌های تجربی و آزمایشگاهی عمدتاً برای کشف و تدقیق این سوگیری‌ها و درک نحوه عملکرد آنها صورت گرفته، و تلاش‌های نظری معطوف به مدل‌سازی و تجمیع این شواهد در قالب نظریات یکپارچه بوده است. البته چون از نظر محققان CSR اکتساب باورهای دینی نیازی به قالب‌های زبانی و کلامی (همچون تعلیم، خواندن و نوشتن و...) ندارد، عمده کارهای تجربی و آزمایشگاهی در این خصوص روی کودکان صورت می‌گیرد. به علاوه، دستگاه شناختی کودکان هنوز با آموزه‌های رسمی و الهیاتی در فرهنگی که در آن متولد می‌شوند آمیخته نشده است، و لذا کشف سوگیری‌ها و مکانیزم‌های شناختی دخیل در پذیرش باورهای دینی در آنها دقیق‌تر خواهد بود. در ادامه، خطوط اصلی این تلاش‌ها در تبیین طبیعی پذیرش و انتقال باورهای دینی را مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۳. سوگیری‌های محتوایی و زمینه‌ای

در بخش قبل گفتیم که تمرکز محققان CSR بر باورهای دینی‌ای است که در میان همه فرهنگ‌ها به نحو نسبتاً پایدار و موفق حضور دارند و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شوند. روشن است که انتقال این باورها با جهش از مغزی به مغز دیگر رخ نداده است. از نگاه محققان CSR، این انتقال موفق و پایداری تعجب‌برانگیز باورهای دینی ریشه در

فرآیند پردازش و بازسازی این باورها در درون اذهان انسانی دارد. به عبارت دیگر، ساختارها، جهت‌گیری‌های خاص و ویژگی‌های مشترک (یا به تعبیر دقیق‌تر «ذاتی») ذهن انسان‌ها زمینه انتقال موفق و پایدار باورهای دینی را فراهم آورده است. این جهت‌گیری‌ها یا تمایلات ذهنی خاص انسان در پردازش و ارزیابی اطلاعات ورودی به ذهن اصطلاحاً «سوگیری‌های شناختی»^{۱۴} نامیده می‌شود. اکنون سؤال این است که این سوگیری‌های شناختی در خصوص باورهای دینی چه هستند و چگونه کار می‌کنند؟

محققان CSR سوگیری‌های شناختی را به دو نوع «سوگیری‌های محتوایی»^{۱۵} و «سوگیری‌های زمینه‌ای»^{۱۶} تقسیم می‌کنند (Gervais et al. 2011, 391). سوگیری‌های محتوایی سوگیری‌هایی هستند که توجه ما را به سوی محتوای بازنمودها و اطلاعات ورودی به ذهن هدایت می‌کنند. این سوگیری‌ها باورهای ورودی به ذهن را با معیارهایی همچون انطباق آنها با باورهای پیشین ما، سهولت درک یا پردازش آنها برای ذهن و میزان شگفت‌انگیز یا جالب توجه بودن آنها برای ذهن، مورد ارزیابی و پردازش قرار می‌دهند. در مقابل، سوگیری‌های زمینه‌ای با محتوای باورها و اطلاعات ورودی به ذهن سروکار ندارند، بلکه به زمینه‌ای که آن باورها در آن انتقال یافته‌اند توجه دارند، مانند قابلیت اطمینان یا اعتبار منبع تولید باور (De Cruz 2014, 489). در ادامه، کاربرد هر یک از این دو نوع سوگیری را در پذیرش باورهای دینی و الهیاتی مورد بررسی قرار می‌دهیم.

۴. کاربرد سوگیری‌های محتوایی در پذیرش و انتقال باورهای دینی

تحقیقات زیادی در حوزه علوم شناختی دین روی سوگیری‌های محتوایی به عنوان راهی برای فهم باورهای دینی صورت گرفته است. اکنون سؤال این است که چه نوع سوگیری‌های محتوایی (با چه مکانیزمی) در پذیرش و انتقال باورهای دینی نقش دارند؟ سوگیری‌های محتوایی متعددی از سوی هر یک از محققان CSR معرفی می‌شوند که از نظر آنها در پذیرش و انتقال باورهای دینی نقش اساسی ایفا می‌کنند. در ادامه، ما سه مورد از مهم‌ترین این سوگیری‌ها را تحلیل خواهیم کرد. البته، به دلیل ماهیت تجربی CSR، امکان دارد تعداد و مصادیق این سوگیری‌ها با پژوهش‌های جدیدتر تغییر کند. لذا ما در ابتدا ۴ معیار اساسی را معرفی می‌کنیم که به نظر می‌رسد اغلب محققان CSR بر اساس این معیارها به کشف و معرفی سوگیری‌های محتوایی می‌پردازند. در واقع، از نظر

آنها، این معیارها اصول حاکم بر پردازش‌ها و ارزیابی‌های ذهن انسان در خصوص باورهای دینی هستند. البته این اصول پشتوانه‌های تجربی و آزمایشگاهی متعددی دارند که در ادامه به آنها اشاره خواهیم کرد. این معیارهای استحصال شده توسط ما عبارت‌اند از:

۱. آن دسته از باورهای دینی که ساده‌تر به یاد آورده می‌شوند، در مقایسه با باورهایی که به سختی به یاد آورده می‌شوند، نامزدهای بهتری برای پذیرش و انتقال موفقیت‌آمیز هستند (در صورتی که همه شرایط دیگر مساوی باشد) (Barrett 2007).

۲. باورهای دینی‌ای که انتظارات شهودی ذهن ما را بیشتر برآورده کنند احتمال بالاتری برای پذیرش و گسترش دارند، چون درک و پردازش آنها برای ذهن ساده‌تر است. در مقابل، یک باور دینی که اغلب انتظارات شهودی ذهن ما را نقض می‌کند به احتمال زیاد از بین می‌رود، چون برای پردازش بار سنگینی بر ذهن تحمیل می‌کند (Boyer 2000).

۳. هر قدر یک باور دینی برای ذهن انسان شگفت‌انگیزتر و جالب‌توجه‌تر باشد، ذهن تمایل بیشتری برای پذیرش و انتقال آن دارد. بر این اساس، اذهان انسانی برخی باورهای دینی را برای انتقال، نسبت به باورهای دیگر، جذاب‌تر و ساده‌تر می‌یابند (Boyer 2003).

۴. باورهای دینی‌ای که با باورهای پس‌زمینه‌ای ما منطبق نشوند احتمال کمتری برای پذیرفته شدن و گسترش یافتن دارند (De Cruz 2014).

بر اساس معیارهایی که در بالا ذکر شد، و عمدتاً از پژوهش‌های تجربی روی ذهن و مغز در حوزه علوم شناختی اخذ شده است، محققان CSR می‌کوشند سوگیری‌های شناختی‌ای را که با معیارهای فوق سازگار هستند کشف کنند و از آنها برای تبیین پذیرش گسترده باورهای دینی در میان فرهنگ‌های مختلف و انتقال پایدار و موفق آنها بهره بگیرند. در ادامه سه مورد از مهم‌ترین سوگیری‌های مطرح شده در این باره را تحلیل خواهیم کرد.

۱-۴. دوگانه‌انگاری شهودی

یکی از مهم‌ترین سوگیری‌های محتوایی که محققان CSR بدان استناد می‌کنند «دوگانه‌انگاری شهودی»^{۱۷} است، که نخستین بار توسط بلوم، یکی از محققان برجسته CSR، در کتاب کودک دکارتی مطرح شده است (Bloom 2004, 177). بلوم

استدلال می‌کند که انسان‌ها «دوگانه‌انگاران شهودی» هستند، به این معنا که آنها به نحو طبیعی باور دارند که بخشی از یک شخص غیرمادی است (روح) و می‌تواند پس از مرگ فیزیکی بدن زنده بماند. از نظر بلوم، این دوگانه‌انگاری شهودی نتیجه تمایز هستی‌شناسی شهودی ما میان اذهان و بدن‌های فیزیکی است. از آنجا که علاوه بر سوگیری محتوایی فوق، زیربنای اغلب سوگیری‌های محتوایی دیگر نیز هستی‌شناسی شهودی ماست، لازم است تا کمی پیرامون آن توضیح دهیم.

مقصود از هستی‌شناسی شهودی یک مجموعه محدود از انتظارات تکامل یافته ما است که در اوایل دوران کودکی ظهور می‌یابد و استدلال‌های ما درباره پدیده‌های فیزیکی، روان‌شناسی و زیست‌شناسی را هدایت می‌کند. آنها «شهودی» هستند بدین معنا که محصول تأمل عمدی (غیر خودکار) یا پژوهش علمی یا فلسفی نیستند. به عبارت دیگر، این انتظارات شهودی ذاتی ذهن ما هستند و در همان ابتدای کودکی در ما فعال می‌شوند و همواره دیگر باورها و استدلال‌های ما را همراهی می‌کنند. مثلاً اگر کسی استدلال کند که داخل اتاقی که در آن قفل شده گرفتار شده و نتوانسته به موقع به وعده خود برسد، همه انسان‌ها استدلال او را قانع‌کننده می‌یابند، زیرا بر اساس فیزیک شهودی خود می‌دانند که عبور یک شیء جامد (بدن فیزیکی آن فرد) از شیء جامد دیگر (دیوار) ممکن نیست؛ لذا فرد نتوانسته از اتاق خارج شود. مثال‌هایی از هستی‌شناسی شهودی را در جدول ۱ مشاهده می‌کنید.

بلوم معتقد است، از آنجا که ما انسان‌ها سیستم‌های استنباطی تکامل یافته متفاوتی برای روان‌شناسی و فیزیک داریم، به نحو شهودی و غیرتأملی میان اذهان و بدن‌های فیزیکی تمایز می‌گذاریم.

پس از طرح نظریه فوق توسط بلوم، پژوهش‌های تجربی و آزمایشگاهی بسیاری برای ارزیابی نظریه او صورت گرفت که اغلب آنها نظریه بلوم را تأیید می‌کردند. برای نمونه، کلارک بارت^{۱۸} و همکارانش نشان دادند که کودکان ۴ ساله درک می‌کنند که حالات ذهنی می‌توانند متمایز از جهان فیزیکی باشند. کودکان درک می‌کنند که عامل‌های قصدمند می‌توانند به باورهای غلطی معتقد باشند که از امور واقع در جهان متفاوت است (Barrett et al. 2013). به علاوه، پژوهش‌های بسیاری در خصوص باور انسان‌ها به زندگی پس از مرگ انجام گرفته که نشان می‌دهند انسان‌ها در فرهنگ‌های مختلف به نسبت

دادن حالات ذهنی به یک شخص، حتی پس از مرگ فیزیکی او، ادامه می‌دهند. در یکی از مشهورترین این پژوهش‌ها، برینگ و همکارانش نشان دادند که کودکان ۵ ساله، حتی آنهایی که در خانواده‌های سکولار بزرگ شده‌اند، تمایل شدیدی برای این باور دارند که یک موش مُرده (که توسط تمساح خورده شده است) همچنان می‌تواند به احساس دلتنگی و احساس فقدان مادرش ادامه دهد (Bering et al. 2005). محققان CSR از مجموعه این شواهد نتیجه می‌گیرند که باور به این که «حالات ذهنی از بدن فیزیکی متمایزند و پس از مرگ فیزیکی بدن نیز می‌توانند زنده بمانند»، به یک ویژگی «طبیعی» و «سوگیری شناختی» برای ذهن انسان تبدیل شده است. این سوگیری در پذیرش فراگیر باور به ارواح و زندگی پس از مرگ نقش برجسته‌ای دارد و علت طبیعی شیوع و انتقال گسترده این دو باور در همه فرهنگ‌های بشری است.

جدول ۱. هستی‌شناسی‌های شهودی

مثال	پرسش اساسی	هستی‌شناسی شهودی
<ul style="list-style-type: none"> - اشیاء صلب (جامد) نمی‌توانند از اشیاء صلب دیگر عبور کنند - شیئی که تکیه‌گاه نداشته باشد به پایین سقوط می‌کند 	<ul style="list-style-type: none"> چگونه اشیاء بی‌جان حرکت می‌کنند؟ 	فیزیک شهودی
<ul style="list-style-type: none"> - حیوانات، نوزادانی شبیه خود می‌زایند - شیء زنده برای به دست آوردن غذا کار می‌کند - عوامل قصدمند برای حصول خواسته‌هایشان عمل می‌کنند 	<ul style="list-style-type: none"> چگونه چیزهای زنده رشد و رفتار می‌کنند؟ 	زیست‌شناسی شهودی
<ul style="list-style-type: none"> - اعمال به وسیله باورها هدایت می‌شود - خواسته‌های ارضاشده، احساسات مثبت را به وجود می‌آورند 	<ul style="list-style-type: none"> چگونه عوامل قصدمند رفتار می‌کنند؟ 	روان‌شناسی شهودی

اما پژوهش‌ها در این خصوص به اینجا ختم نمی‌شود. پژوهش‌های اخیر نشان می‌دهد که تصور یک شخص مُرده که کاملاً بدون جسم است برای ذهن و دستگاه شناختی انسان بسیار دشوار است (معیار شماره ۲ را ارضا نمی‌کند). به عبارت دیگر،

پردازش یک «دوگانه‌انگاری قوی» به معنای دکارتی آن، که کاملاً حالات ذهنی را از بدن فیزیکی متمایز می‌کند و در نهایت به بقای روح به تنهایی منتهی می‌شود، برای ذهن انسان بسیار دشوار است. لذا محققان CSR انسان‌ها را «دوگانه‌انگاران شهودی ضعیف»^{۱۹} در نظر می‌گیرند، به این معنا که انسان‌ها مردم را به عنوان هویتی مرکب از ذهن و بدن تصور می‌کنند که هرچند این دو به لحاظ هستی‌شناختی متمایزند، هر دو در مفهوم‌سازی ما در خصوص شخصیت یک فرد در زندگی پس از مرگ حضور دارند (Hodge 2011). در نتیجه، باور انسان‌ها به زندگی پس از مرگ، که بر تداوم روح تأکید دارد، برخی عناصر فیزیکی همچون بدن را نیز در بر دارد. برخی از محققان CSR از این سوگیری ذهن انسان برای تبیین این امر استفاده می‌کنند که چرا بهشت در اغلب فرهنگ‌های دینی دنیا دارای عناصر فیزیکی و مادی همچون باغ‌های پر از آب و درختان درهم‌پیچیده است (De Cruz 2014, 490). بر این اساس، این گونه مفاهیم دینی، چون با انتظارات شهودی دستگاه شناختی ما هماهنگ هستند، به راحتی پذیرفته و منتقل می‌شوند.

۲-۴. طراحی و هدفمندی در جهان طبیعی

شواهد و پژوهش‌های تجربی در حوزه CSR نشان می‌دهند دستگاه شناختی انسان آمادگی و استعداد ویژه‌ای برای هدفمند دیدن جهان طبیعی و ارائه دلایل غایت‌شناختی راجع به آن دارد. برای نمونه، کِلْمَن، یکی از محققان برجسته در حوزه CSR، با انجام آزمایش‌هایی روی کودکان آمریکایی و انگلیسی نشان می‌دهد که کودکان یک سوگیری قوی در خصوص هدفمند دیدن جهان طبیعی دارند، حتی به گونه‌ای که والدین و معلمان‌شان هرگز به آنان آموزش نداده‌اند. مثلاً کودکان تمایل دارند بگویند سنگ‌ها گوشه‌دار و تیز هستند، نه به علت برخی فرایندهای فیزیکی، بلکه به این علت که گوشه‌دار بودن آنها باعث می‌شود کسی نتواند روی آنها بنشیند. کِلْمَن از این بینش کودکان به «غایت‌شناسی آزاد» تعبیر می‌کند و معتقد است کودکان این غایت‌شناسی آزاد را به چیزهای طبیعی زنده و غیرزنده تعمیم می‌دهند (Kelemen 2003). تحقیقات جدیدتر نشان می‌دهد حتی کودکان ۱۲ ماهه نیز درک می‌کنند که تنها موجودات قصدمند می‌توانند نظم در طبیعت ایجاد کنند (Barrett 2007, 774).

همچنین، مارگارت ایوانز در پژوهشی با عنوان «ظهور باور درباره منشأ گونه‌ها در کودکان دبستانی»، که روی کودکان ۵ تا ۱۲ ساله انجام گرفته، نشان می‌دهد که کودکان،

صرف نظر از باورهای والدینشان درباره منشأ حیوانات و انسان، تا پایان کودکی دیدگاه خلقت‌گرایان را بر تکامل‌گرایان ترجیح می‌دهند (Evans 2000, 221-254). این شواهد تجربی نشان می‌دهند که کودکان با یک سوگیری قوی برای دیدن جهان به عنوان امری که به نحو هدفمند طراحی شده پا به دنیا می‌گذارند. اما طراحی شده به دست چه کسی؟

تحقیقات بارت و تعداد دیگری از محققان علوم شناختی دین نشان می‌دهد که کودکان پیش‌دستانی «خدا» را منشأ طراحی در طبیعت می‌دانند (Barrett 2007, 774). بارت از مجموعه شواهد حاصل شده نتیجه می‌گیرد که این یافته‌های تجربی نشان می‌دهند که کودکان به مفهوم یک خدای خالق مجهز شده‌اند. کلمن نیز از پژوهش‌های تجربی‌اش نتیجه می‌گیرد که کودکان، به دلیل این «سوگیری الهیاتی»، پذیرش ویژه‌ای نسبت به یک خدای خالق دارند. او کودکان را «خداپاوران شهودی»^{۲۰} می‌نامد (Kelemen 2004, 295-301). بنابراین، این سوگیری شناختی در انسان‌ها وجود دارد که جهان طبیعی پیرامونشان را طراحی شده و هدفمند ببینند. این سوگیری شناختی انسان‌ها را مستعد پذیرش و انتقال مفهوم «خلقت» و «خدای خالق» می‌کند.

۳-۴. مفاهیم دینی به عنوان مفاهیم ضدشهودی حداقلی

بویر، یکی دیگر از محققان برجسته در حوزه CSR، دیدگاهی را مبتنی بر هستی‌شناسی شهودی ارائه کرده که مورد پذیرش بسیاری از محققان در این حوزه قرار گرفته است. از نظر او، مفاهیم دینی موفقیت فرهنگی خود را مدیون «ضدشهودی بودن حداقلی‌شان» هستند (Boyer 2000). در بخش قبل دیدیم که از نظر مدافعان CSR، یک معیار مهم برای پذیرش آسان و انتقال سریع یک ایده یا مفهوم، پیچیدگی آن مفهوم یا ایده است. از نظر آنها، مفاهیمی که انتظارات شهودی دستگاه شناختی ما را بیشتر برآورده کنند راحت‌تر به یاد آورده و منتقل می‌شوند (Boyer 2000, 101-105). به عبارت دیگر، مفاهیمی که کاملاً شهودی هستند به خوبی شیوع می‌یابند. در مقابل، مفاهیمی که انتظارات شهودی دستگاه شناختی ما را بیش از حد نقض کنند، برای فهمیدن، به یاد آوردن و انتقال دادن به دیگران با دشواری مواجه خواهند بود. بر این اساس، محققان CSR مفاهیم و ایده‌های ضدشهودی را به دو دسته «مفاهیم ضدشهودی حداکثری» و «مفاهیم ضدشهودی حداقلی» تقسیم می‌کنند. برای روشن شدن این تقسیم‌بندی، سه ایده زیر را در نظر بگیرید:

۱. قالیچه‌ای که درون قصری پهن است و مردم روی آن راه می‌روند.
۲. قالیچه‌ای که درون قصری پهن است و مردم روی آن راه می‌روند، ولی گاهی پرواز می‌کند و کارهایی انجام می‌دهد.
۳. قالیچه‌ای که درون قصری پهن است و مردم روی آن راه می‌روند، ولی گاهی پرواز می‌کند و کارهایی انجام می‌دهد، می‌تواند گذشته را تجربه کند، می‌تواند ذهن‌های بقیه را بخواند و می‌تواند غیب شود.

قالیچه (۱) کاملاً شهودی است، در حالی که قالیچه (۳) به نحو حداکثری ضدشهودی است، زیرا دارای ۴ ویژگی است که انتظارات شهودی دستگاه شناختی ما (هستی‌شناسی شهودی ما) را نقض می‌کنند: یک شیء بدون تکیه‌گاه که سقوط نمی‌کند، تجربه گذشته، ذهن‌خوانی دیگران، غیب شدن. از این رو، آن را ضدشهودی حداکثری می‌نامند. اما قالیچه (۲) به نحو حداقلی ضدشهودی است، زیرا تنها یک مورد از انتظارات شهودی دستگاه شناختی ما را نقض می‌کند: یک شیء بدون تکیه‌گاه که سقوط نمی‌کند. مدافعان CSR باورهایی شبیه باور (۲) که اغلب انتظارات شهودی ما را ارضا می‌کنند و تنها چند مورد محدود از آنها را نقض می‌کنند «مفاهیم ضدشهودی حداقلی»^{۲۱} (MCI) می‌نامند (Barrett 2007, 771).

آزمایش‌های بویر نشان می‌دهد که مفاهیم MCI نسبت به مفاهیم ضدشهودی حداکثری و حتی مفاهیم کاملاً شهودی بهتر به یاد آورده می‌شوند و راحت‌تر از شخصی به شخص دیگر منتقل می‌شوند (Boyer and Ramble 2001, 535). از نظر او، مفاهیم کاملاً شهودی توجه کمی برمی‌انگیزند. مفاهیم ضدشهودی حداکثری نیز بار سنگینی بر سیستم‌های مفهومی و شناختی ما تحمیل می‌کنند، و لذا ما انسان‌ها تمایلی برای به یاد آوردن آنها و منتقل کردنشان نداریم. در مقابل، مفاهیم MCI بار سنگینی بر سیستم‌های مفهومی و شناختی ما تحمیل نمی‌کند و در عین حال توجه بیشتری را نسبت به مفاهیم شهودی در ما برمی‌انگیزند. به عبارت دیگر، همین چند ویژگی ضدشهودی باعث می‌شود سیستم شناختی ما نسبت به آن حساس شود و در مقایسه با مفاهیم شهودی تمایل بیشتری برای فکر کردن در خصوص آن و به خاطر سپردنش و استدلال کردن درباره‌اش داشته باشد. از سوی دیگر، چون بار سنگینی بر سیستم شناختی ما تحمیل نمی‌کند، ما تمایلی به طرد یا فراموش کردن آن نداریم، بلکه برعکس می‌کوشیم آن را به دیگران هم منتقل کنیم.

بنابراین، بر اساس نظریه MCI، ما انسان‌ها به نحو طبیعی دارای این سوگیری شناختی هستیم: تمایل داریم مفاهیم ضدشهودی حداقلی را بهتر به حافظه بسپاریم، آنها را بهتر به یاد بیاوریم و بهتر به دیگران منتقل کنیم. این سوگیری شناختی ناشی از دو مزیت حافظه‌ای است که مفاهیم ضدشهودی حداقلی دارند:

۱. به سبب نقض هستی‌شناسی شهودی ما، بسیار جلب توجه می‌کنند و شگفت‌انگیز به نظر می‌آیند (معیار ۳)

۲. تنها با نقض چند مورد محدود از انتظارات شهودی و حفظ دیگر شناخت‌های شهودی ما، بر روی دستگاه شناختی فشار زیادی برای پردازش خود وارد نمی‌کنند (معیار ۲)

آزمایش‌ها و پژوهش‌های متعددی به کوشش محققان علوم شناختی صورت گرفته که ایده بویر را تأیید می‌کند. برای نمونه، بارت و همکارانش در یک پژوهش تجربی نشان داده‌اند که مفاهیم ضدشهودی حداقلی (مثل صندلی‌های سخنگو) بیشتر توسط انسان‌ها به حافظه سپرده و یادآوری می‌شوند. در مقابل، مفاهیمی که کاملاً با انتظارات شهودی ما مطابق هستند (مثل صندلی‌های چوبی) یا مفاهیمی که کاملاً ضدشهودی هستند (مثل صندلی‌های سخنگو و پرند که به چند زبان سخن می‌گویند) چنین ویژگی‌ای ندارند (Nyhof and Barrett 2001).

حال رابطه MCI با باورهای دینی چگونه است؟ از نظر مدافعان CSR، آن دسته از باورهای دینی که در میان همه فرهنگ‌های بشری شیوع دارند دارای ویژگی ضدشهودی حداقلی هستند. برای نمونه، از نظر آنها، مفهوم «خدا» یک مفهوم ضدشهودی حداقلی است. بویر بر مبنای مجموعه‌ای از تحقیقات آزمایشگاهی استدلال می‌کند که مردم عادی در سرتاسر جهان دارای این تمایل شناختی هستند که مفهوم «خدا» را مفهوم MCI لحاظ کنند، یعنی به عنوان «عاملی که به نحو حداقلی ضدشهودی» است (Boyer 2003, 124). به علاوه، او استدلال می‌کند که بخشی از دلیل این که چنین مفهومی موفق است، یعنی بهتر به یاد می‌ماند و بسیار سریع منتقل می‌شود، این است که بار سنگینی بر سیستم شناختی ما تحمیل نمی‌کند.

نمونه دیگر مفهوم «روح» است. این مفهوم فیزیک شهودی ما را نقض می‌کند، زیرا به باور مردم روح می‌تواند از دیوارها عبور کند (عبور شیء صلب از شیء صلب دیگر) یا

با اراده خود غیب شود؛ اما در عین حال با روان‌شناسی شهودی ما سازگار است، زیرا همچون دیگر عوامل قصدمند دارای باورها، خواسته‌ها و عواطف است. نقض فیزیک شهودی باعث قابل توجه بودن آن می‌شود، و سازگاری با روان‌شناسی شهودی ما باعث پردازش آسان آن برای دستگاه شناختی ما می‌گردد. این دو ویژگی می‌توانند موفقیت فرهنگی مفهوم «روح» را در سرتاسر فرهنگ‌های بشری تبیین کنند (De Cruz 2014, 490). بنابراین، ضدشهودی بودن مفاهیم و باورهای دینی نه تنها مانعی برای پذیرش فراگیر آنها نیست، بلکه خود این یک مزیت شناختی برای این گونه مفاهیم به شمار می‌رود. بر این اساس، مفاهیم دینی تنها بخشی از هستی‌شناسی شهودی ما را نقض می‌کنند (نه همه آن را)، اما همین نقض عاملی برای توجه بیشتر دستگاه شناختی ما به این گونه مفاهیم می‌شود و پذیرش و انتقال آنها را آسان‌تر می‌کند. بنابراین، مفاهیم و باورهای دینی تکه‌ای جداافتاده از ما نیستند که بر دستگاه شناختی ما تحمیل شوند، بلکه دستگاه شناختی ما پذیرش ویژه‌ای نسبت به این گونه مفاهیم و باورها دارد.

۵. تحلیل و بررسی

تا کنون سه مورد از سوگیری‌های محتوایی را که در پذیرش و انتقال باورهای دینی نقش دارند مورد بررسی قرار داده‌ایم. هر سه مورد فوق مرتبط با هستی‌شناسی شهودی ما بودند. این امر نشان می‌دهد که هستی‌شناسی شهودی در تبیین پذیرش و انتقال باورهای دینی در حوزه CSR نقش محوری دارد. اکنون سؤال این است که آیا باورهای الهیاتی نیز دارای چنین سوگیری‌هایی در دستگاه شناختی ما هستند؟

برای این که بتوانیم به درستی به این پرسش‌ها پاسخ دهیم لازم است تا مقداری در خصوص سوگیری‌های زمینه‌ای و کاربرد آن در حوزه CSR بحث کنیم. برخی از مهم‌ترین سوگیری‌های زمینه‌ای که محققان CSR بدان استناد می‌کنند از این قرار است:

۱. حضور دیگر معتقدان: وجود انسان‌های دیگری که به همان باوری اعتقاد دارند که من دارم باعث می‌شود من تمایل بیشتری برای پذیرش آن باور و انتقال آن داشته باشم. به عبارت دیگر، این سوگیری در ما وجود دارد که اعتماد و پذیرش‌مان در خصوص یک باور دینی با حضور دیگر معتقدان بدان باور افزایش می‌یابد.

۲. حضور نمایش‌ها و شعایر آیینی: پژوهش‌ها نشان می‌دهد آن دسته از باورهای دینی که با شعایر و آئین‌های خاصی همراه هستند زمینه پذیرش و انتقال بالاتری دارند.

۳. اعتماد به مروج و مبلغ یک باور: هر اندازه اعتماد ما به مروج یک باور دینی بالاتر باشد، آمادگی ما برای پذیرش آن باور - ولو شناخت دقیقی از آن باور نداشته باشیم - افزایش می‌یابد.

با دقت در موارد فوق، به خوبی روشن است که هیچ یک از این سوگیری‌ها به محتوای باور دینی که وارد ذهن ما می‌شود ارتباطی ندارد، بلکه به زمینه‌ای که آن باور در آن منتقل می‌شود مربوط است. به همین دلیل است که اینها سوگیری‌های زمینه‌ای نام گرفته‌اند. جهت روشن شدن مطلب، به یک نمونه از کاربرد سوگیری‌های زمینه‌ای در تبیین چرایی پذیرش و انتقال باورهای دینی/الهیاتی اشاره می‌کنیم.

باور به «تثلیث» در میان مسیحیان را در نظر بگیرید. این باور یک مفهوم کاملاً ضدشهودی از «خدا» را تبلیغ می‌کند (De Cruz 2014, 491): خدا سه شخص هم‌جوهر است؛ ابدی است و در عین حال از یک باکره فانی متولد شده است! چنین پیچیدگی گیج‌کننده‌ای بسیار فراتر از مفاهیم ضدشهودی حداقلی است که باورهای دینی معمولی دارا هستند. پس چرا چنین باوری در میان مسیحیان باقی مانده و از نسلی به نسل دیگر منتقل می‌شود؟ محققان CSR این سؤال را با توسل به سوگیری‌های زمینه‌ای پاسخ می‌دهند. بر این اساس، باور به تثلیث به عنوان یک آموزه الهیاتی در مسیحیت باقی مانده است چون سوگیری‌های زمینه‌ای زیر از حضور این باور حمایت کرده‌اند:

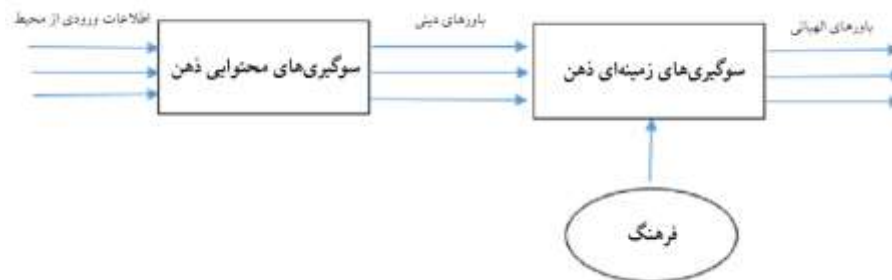
۱. حضور دیگر مسیحیان یک معتقد مسیحی را به پذیرش تثلیث سوق می‌دهد، هرچند هیچ درک شهودی‌ای از این آموزه ندارد.
۲. وجود آیین‌ها و شعایر مذهبی مرتبط با تثلیث (همچون نماد صلیب و...) زمینه پذیرش چنین باوری را در میان مسیحیان بالا می‌برد.
۳. اعتماد مردم به حجیت کشیش‌ها و اسقف‌ها که مروج چنین آموزه‌ای هستند باور به این آموزه را در بین مردم تقویت کرده است.

به باور محققان CSR، این سوگیری‌های زمینه‌ای تبیین می‌کنند که چرا معتقدان مسیحیت به پذیرش و انتقال باور به تثلیث ادامه می‌دهند، هرچند درک دقیقی از آن ندارند (De Cruz 2014, 491).

با در نظر گرفتن مثال فوق و نمونه‌های دیگری که محققان CSR ارائه می‌دهند، می‌توان به چند نکته اساسی دست یافت:

۱. سوگیری‌های زمینه‌ای عمدتاً برای تبیین باورهای الهیاتی به کار می‌روند، نه باورهای دینی. تثلیث یک نمونه از این باورهای الهیاتی است. یک باور الهیاتی، همان طور که در ابتدای مقاله توضیح دادیم، متعلق به یک فرهنگ خاص است و عمومیت و فراگیری یک باور دینی را ندارد. به نظر می‌رسد این پیوستگی میان سوگیری‌های زمینه‌ای و باورهای الهیاتی از این جهت است که یک باور الهیاتی متعلق به فرهنگ خاصی است و لذا در بستر و زمینه همان فرهنگ مورد پذیرش قرار می‌گیرد و منتقل می‌شود. بنابراین، به نظر می‌رسد هرچند سوگیری‌های زمینه‌ای در پذیرش و انتقال باورهای دینی نقش چندانی ندارند، در پذیرش و انتقال باورهای الهیاتی نقش اساسی ایفا می‌کنند.
۲. سوگیری‌های محتوایی عمدتاً برای تبیین باورهای دینی به کار می‌روند، نه باورهای الهیاتی. این مطلب نیز ظاهراً از آن جهت است که باورهای الهیاتی در زمینه و بستر یک فرهنگ خاص شکل گرفته‌اند، و لذا به زمینه‌ها و عناصر همان فرهنگ برای انتقال خود نیازمندند، در حالی که سوگیری‌های محتوایی ربطی به زمینه انتقال یک باور ندارند و تنها با محتوای آن باور سروکار دارند.
۳. نتیجه دو نکته فوق این است که میان باورهای دینی و الهیاتی و همچنین سوگیری‌های محتوایی و زمینه‌ای رابطه‌ی نشان داده‌شده در شکل ۱ برقرار است. بر این اساس، سوگیری‌های محتوایی روی باورهای دینی عمل می‌کنند و پذیرش و انتقال فراگیر آنها را ساده‌تر می‌سازند. چون این سوگیری‌ها به ساختار ذهن و عملکرد ذاتی آن مربوط می‌شود و انسان‌ها با چنین سوگیری‌هایی پا به دنیا می‌گذارند، چنین باورهایی به نحو گسترده مورد پذیرش انسان‌ها در سراسر فرهنگ‌ها قرار می‌گیرند. اما، در حالی که سوگیری‌های محتوایی می‌توانند تبیین کنند که چرا برخی باورهای دینی قابل به یاد ماندن و شیوع گسترده هستند، ولی نمی‌توانند تبیین کنند که چرا انسان‌ها به ایده‌های دینی کاملاً تأملی (باورهای الهیاتی) در یک فرهنگ خاص متعهدند و به آنها ایمان دارند. در مقابل، سوگیری‌های زمینه‌ای نقش اساسی در انتشار باورها و مفاهیم الهیاتی دارند.

سوگیری‌های زمینه‌ای بر اثر تعاملات فرهنگی انسان‌ها شکل گرفته‌اند و روی باورهای الهیاتی که مختص به فرهنگ خاص هستند عمل می‌کنند.



شکل ۱. رابطه باورهای دینی/الهیاتی با سوگیری‌های شناختی محتوایی/زمینه‌ای

این فرآیند در واقع یک تبیین طبیعی از چرایی شیوع گسترده و فراگیر باورهای دینی در میان فرهنگ‌های مختلف و محدود ماندن باورهای الهیاتی به یک فرهنگ خاص ارائه می‌دهد. همه انسان‌ها در همه فرهنگ‌ها استعداد ویژه‌ای برای پذیرش باورهای دینی همچون باور به خدا و زندگی پس از مرگ دارند، چون بر اساس هستی‌شناسی شهودی ما انسان‌ها شکل گرفته‌اند. در واقع، انسان‌ها به ابزارهایی مجهز شده‌اند (سوگیری‌های محتوایی) که آنها را مستعد پذیرش باورهای دینی می‌کند. در مقابل، سوگیری‌های زمینه‌ای بر اساس هستی‌شناسی شهودی ما شکل نگرفته‌اند و تنها وابسته به زمینه‌ای هستند که یک باور در آن منتقل می‌شود. در بستر و زمینه الهیات مسیحی، باورهایی همچون تثلیث، فدییه و... منتشر می‌شود و در بستر و زمینه الهیات اسلامی باورهایی همچون توحید منتشر می‌شود. به عبارت دیگر، همه کودکان با باورهایی همچون باور به خدا و زندگی پس از مرگ پا به دنیا می‌گذارند که باورهای دینی کلی آنها را شکل می‌دهد. سپس، با قرار گرفتن در یک فرهنگ خاص، باورهای دینی کلی آنها تبدیل به باورهای الهیاتی می‌شود و به رنگ آن فرهنگ خاص درمی‌آید. باوهای الهیاتی فرد می‌تواند تحت تأثیر عوامل اجتماعی و فرهنگی تغییر کند، اما باورهای دینی، که بر اساس هستی‌شناسی شهودی او شکل گرفته و ریشه در ساختارهای ذاتی ذهن او دارند، قابل تغییر نیستند و همواره او را همراهی می‌کنند.

با توجه به آنچه گفته شد، دو سؤال اساسی دیگر در خصوص پذیرش و انتقال باورهای دینی مطرح می‌شود که باید آنها را مورد توجه قرار دهیم:

۱. آیا تلاش محققان CSR برای یافتن مکانیزم‌های طبیعی دخیل در پذیرش و انتقال باورهای دینی به معنای بی‌اعتبار کردن چنین باورهایی است؟
۲. آیا تبیین‌های طبیعی CSR از باورهای دینی تبیین‌هایی لازم و کافی در این خصوص هستند و به شکل انحصاری پذیرش و انتقال چنین باورهایی را توضیح می‌دهند؟

در خصوص پرسش نخست، باید بگوییم که یکی از اشتباهات رایج در برخی از متون علمی و فلسفی خلط میان بنیان‌های طبیعی و عقلانی باورهای دینی است. این تفکیک را هیوم در کتاب تاریخ طبیعی دین مطرح می‌کند. او میان دو سؤال در خصوص دین تمایز می‌گذارد: (۱) پرسش در خصوص بنیان‌های عقلانی باور دینی و (۲) پرسش در خصوص بنیان‌های طبیعی باور دینی (Hume 1956, 21). پرسش نخست پرسشی معرفت‌شناختی است که موجه بودن یا نبودن و همچنین صدق و کذب باورهای دینی را بررسی می‌کند: این که مثلاً «باور به وجود خداوند» تا چه اندازه موجه است؟ یا این که چه استدلال‌ها و دلایل عقلانی برای درستی این باور وجود دارد؟ اما پرسش دوم در صدد واکاوی منشأ چنین باورهایی در طبیعت و سرشت انسان است: این که چه علل طبیعی موجب شده تا انسان به خداوند باور داشته باشد؟ در واقع پرسش دوم به دنبال ارائه تبیین‌های علی در خصوص منشأ باورهای دینی است.

برخی از فلاسفه می‌کوشند تبیین‌های شناختی در خصوص دین و شیوع باورهای دینی را استدلال‌هایی تلقی کنند که دین را رد یا بی‌اعتبار می‌کنند. اما روشن است که یافتن یک منشأ «طبیعی» برای دین یا توصیف مکانیزم‌های شناختی مرتبط با آن به هیچ روی به معنای رد کردن یا بی‌اعتبار ساختن دین نیست. این کار در مورد بسیاری از ادراکات و شناخت‌های ما انجام می‌گیرد، یعنی تلاش می‌شود یک منشأ طبیعی برای شناخت‌های ما معرفی شود یا مکانیزم‌های درگیر در ادراک توصیف گردد. اما هیچ کس تصور نمی‌کند که چنین تلاشی به معنای بی‌اعتبار کردن شناخت‌ها یا باورهای ادراکی ماست. مثلاً فرض کنید که مکانیزم‌های شناختی و تحولات طبیعی در مغز ما که موجب می‌شود یک گُل را ادراک کنیم یا حاصل جمع «۲+۳» را بیابیم کشف شود. حال این به معنای این است که گُلی که ما داریم مشاهده و ادراک می‌کنیم وجود ندارد یا ادراک ما در خصوص آن نامعتبر است یا حاصل جمع به دست آمده معتبر نیست؟

بنابراین، تبیین‌های شناختی در خصوص پذیرش و انتقال باورهای دینی تلاشی مرتبط با پرسش دوم است، که البته به هیچ روی پاسخی برای پرسش اول به حساب نمی‌آید. مدافعان تبیین‌های شناختی مطالعه دین به عنوان پدیده‌ای طبیعی را در دستور کار خود قرار داده‌اند و می‌کوشند علل طبیعی شکل‌گیری، پذیرش، تقویت و شیوع باورهای دینی را کشف کنند. لذا لازم است که بین دلایل باور به هویات دینی و یک دیدگاه تبیینی در خصوص این که چرا مردم به چنین باورهایی اعتقاد دارند تمایز بگذارند؛ و البته روی بخش دوم متمرکز شوند، بدون این که از آن برای پاسخ به بخش نخست بهره بگیرند. در خصوص پرسش دوم نیز باید بگوییم که بسیاری از محققان CSR بر این نکته تأکید دارند که تلاش آنها برای یافتن علل طبیعی باورهای دینی یک موضع «انحصاری» در خصوص منشأشناسی این گونه باورها نیست. به عبارت دیگر، چنین نیست که باورهای دینی تنها بر اساس علل طبیعی (از جمله مکانیزم‌های شناختی) شکل گرفته باشند و هیچ عامل یا علت دیگری در شکل‌گیری آنها دخالت نداشته باشد. از اینرو بارت، از پایه‌گذاران CSR، تأکید دارد که

[...] CSR مکملی برای فعالیت‌های دیگر محققان در حوزه دین است که از منظرهای مختلف به تحقیق در خصوص دین می‌پردازند. از این رو، این شاخه یک موضع «غیرانحصاری» در خصوص تبیین دین دارد. CSR ادعا نمی‌کند که هر چیزی را درباره «دین» تبیین می‌کند، بلکه CSR به دنبال یافته‌های اساسی علوم شناختی در خصوص تفکر و عملی است که دینی تلقی می‌شود، و از تلاش مورخان، انسان‌شناسان، جامعه‌شناسان، روان‌شناسان، فلاسفه، الهی‌دانان و سایر محققان دینی برای تبیین چگونگی‌ها و چرایی‌های مربوط به پدیده‌های دینی استقبال می‌کند. (Barrett 2007, 769).

این ویژگی به CSR اجازه می‌دهد در تقابل با رویکردی که به دنبال علل فراطبیعی برای باورهای دینی است قرار نگیرد، بلکه به عنوان مکملی برای آن عمل کند. به عبارت دیگر، هم می‌توان به تبیین‌های طبیعی از منشأ باورهای دینی (چنان که CSR ارائه می‌دهد) پرداخت و هم در سطحی دیگر از تبیین‌های فراطبیعی بهره گرفت. در واقع، ارائه تبیین‌های فراطبیعی برای شکل‌گیری، پذیرش و شیوع باورهای دینی در عرض تبیین‌های طبیعی برای این باورها نیست. اینها دو سطح از تبیین هستند که در طول یکدیگرند و نه تنها تعارضی با یکدیگر ندارند، بلکه برای ارائه یک توصیف کامل به هر دوی آنها نیاز است. به نظر ما، دو ساحت «غیرطبیعی» از تبیین در خصوص مکانیزم پذیرش و انتقال باورهای دینی وجود

دارد که باید به تبیین‌های طبیعی در این خصوص اضافه شود تا در مجموع تصویر نسبتاً کاملی از این پدیده حاصل گردد:

۱. توجه به نقش انبیاء و تعالیم آنها در پذیرش و انتقال باورهای دینی در جوامع بشری؛
۲. توجه به نقش خداوند در طراحی جهان بیرون و درون ما به گونه‌ای که این مجموعه آیین‌های برای نشان دادن فعل او باشد.

در این نگاه، مکانیزم‌های شناختی نحوه فعلیت یافتن اراده الهی در عالم را نشان می‌دهند؛ این که او جهان درون و بیرون ما را به گونه‌ای طراحی کرده که همگی آیین‌های برای نشان دادن او باشند. انبیاء نیز با تعالیم خود در طول حیات بشر زمینه لازم برای به فعلیت رساندن باورهای فطری انسان‌ها، از یک سو، و تبدیل آنها به باورهای الهیاتی صحیح را، از سوی دیگر، فراهم آورده‌اند.

۶. نتیجه‌گیری

حضور همه‌جایی باورهای دینی و انتقال و شیوع گسترده و پایدار آنها در میان فرهنگ‌های مختلف محققان CSR را بر آن داشته تا برای فهم و تبیین چرایی این پدیده تلاش گسترده‌ای را سامان دهند. محققان CSR بررسی می‌کنند که چگونه ساختار ذهن‌های ما روی ظهور و موفقیت فرهنگی مداوم باورهای دینی تأثیر می‌گذارد، باورهایی همچون باور به موجودات فراطبیعی، باور به ارواح و باور به زندگی پس از مرگ، که در میان همه فرهنگ‌ها وجود دارند. آنها از سوگیری‌های محتوایی، که عمدتاً مبتنی بر هستی‌شناسی شهودی ماست، برای درک ویژگی‌های پایدار و میان‌فرهنگی باورهای دینی بهره می‌گیرند. این سوگیری‌های محتوایی تمایلات شناختی ما انسان‌ها را برای پذیرش و انتقال باورهای دینی نمایان می‌سازند، هرچند نمی‌توانند تبیین کنند که چرا افراد در یک فرهنگ خاص به باورهای الهیاتی ویژه‌ای ایمان دارند. در مقابل، سوگیری‌های زمینه‌ای ذهن ما، که عمدتاً در بستر و زمینه یک فرهنگ خاص شکل گرفته‌اند، پذیرش و انتقال باورهای الهیاتی را تبیین می‌کنند. این تمایز نشان می‌دهد چرا باورهایی همچون باور به هیوات فراطبیعی (همچون خدا)، باور به روح و باور به زندگی پس از مرگ در میان انسان‌ها و در سراسر فرهنگ‌های بشری شایع است، ولی باورهای الهیاتی محصور و محدود به یک فرهنگ خاص باقی می‌ماند. البته تلاش محققان CSR در تبیین طبیعی پذیرش و انتقال باورهای

دینی را نباید به معنای طرد دیگر تبیین‌ها در این خصوص گرفت. این تلاش‌ها در نهایت نشان می‌دهند که همه انسان‌ها در همه فرهنگ‌ها استعداد ویژه‌ای برای پذیرش باورهای دینی دارند، استعدادی که محصول حضور آنها در یک فرهنگ خاص نیست. این استعداد فطری، بعداً و با قرار گرفتن در یک فرهنگ خاص، تبدیل به باورهای الهیاتی رنگارنگی می‌شود که در سنت‌های دینی مختلف قابل مشاهده است.

کتاب‌نامه

- Barrett, H. Clark, Tanya Broesch, Rose M. Scott, Zijing He, Renée Baillargeon, Di Wu, Matthias Bolz et al. 2013. "Early false-belief understanding in traditional non-Western societies." *Proceedings of the Royal Society B: Biological Sciences* 280, no. 1755: 20122654.
- Barrett, Justin L. 2007. "Cognitive science of religion: What is it and why is it?." *Religion Compass* 1(6): 768–786.
- Barrett, Justin L. 2009. "Cognitive Science, Religion, and Theology". In *Believing Primate*, edited by J. Schloss & M. Murray. New York: Oxford University Press.
- Barrett, Justin L. 2011. *Cognitive Science, Religion and Theology*. Templeton Press.
- Bering, Jesse M., Katrina McLeod, and Todd K. Shackelford. 2005. "Reasoning about dead agents reveals possible adaptive trends." *Human Nature* 16(4): 360–381.
- Bloom, P. 2004. *Descartes' baby: How the science of child development explains what makes us human*. London: Arrow Books.
- Boyer, P. 2000. "Evolution of a Modern Mind and the Origins of Culture: Religious Concepts as a Limiting Case". In *Evolution and the Human Mind: Modularity, Language and Meta-cognition*, edited by P. Carruthers & A. Chamberlain. Cambridge: Cambridge University Press.

- Boyer, Pascal, and Charles Ramble. 2001. "Cognitive templates for religious concepts: Cross-cultural evidence for recall of counter-intuitive representations." *Cognitive Science* 25(4): 535-564.
- Boyer, Pascal. 2003. "Religious Thought and Behavior as By-Products of Brain Function". *Trends in Cognitive Science* 7: 119-124.
- De Cruz, Helen. 2014. "Cognitive Science of Religion and the Study of Theological Concepts". *Topoi* 33(2): 487-497.
- Evans, E. M. 2000. "The Emergence of Belief about the Origins of Species in School-Aged Children". *Merrill Palmer Quarterly* 46: 221-54.
- Gervais, Will M., Aiyana K. Willard, Ara Norenzayan, and Joseph Henrich. 2011. "THE CULTURAL TRANSMISSION OF FAITH Why innate intuitions are necessary, but insufficient, to explain religious belief." *Religion* 41(3): 389-410.
- Hodge, K. M. 2011. "On imagining the afterlife". *Journal of Cognition and Culture* 11: 367-389.
- Hume, David. 1956. *Natural History of Religion*. edited by H. E. Root. Plato Alto. Calif.: Stanford University Press.
- Kelemen, D. 2003. "British and American Children's Preferences for Teleo-Functional Explanations of the Natural World". *Cognition* 88: 201-221.
- Kelemen, D. 2004. "Are Children 'Intuitive Theists?' Reasoning about Purpose and Design in Nature". *Psychological Science* 15.
- Nyhof, Melanie, and Justin Barrett. 2001. "Spreading non-natural concepts: The role of intuitive conceptual structures in memory and transmission of cultural materials." *Journal of cognition and culture* 1(1): 69-100.
- Powell, Russell, and Steve Clarke. 2012. "Religion as an Evolutionary Byproduct: A Critique of the Standard Model". *British Journal Philosophy of Science* 63: 457-486.

Sperber, D. 1997. "Intuitive and reflective belief". *Mind and Language* 12: 67-83.

Thagard, Paul. 2018. "Cognitive Science". *The Stanford Encyclopedia of Philosophy*. edited by Edwar Zalta.

<https://plato.stanford.edu/entries/cognitive-science>.

یادداشت‌ها

1. Cognitive Science
2. Cognitive Science of Religion (CSR)
3. Justin Barrett
4. Pascal Boyer
5. Paul Bloom
6. Helen De Cruz
7. K. M. Hodge
8. intuitive beliefs
9. reflective beliefs
10. general religious beliefs
11. theological beliefs
12. folk religious beliefs
13. ordinary religious beliefs
14. cognitive biases
15. content biases
16. context biases
17. intuitive dualist
18. H. Clark Barrett
19. weak intuitive dualists
20. intuitive theists
21. Minimally Counter-Intuitive (MCI)